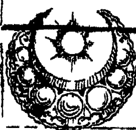
1356/5



بسم الله الرحمن الرحیم

ثنای بیحد خداوندی را سزاست جلّت عظمته که پادشاه
جهانیانست و درود نامعدود پیغمبری را رواست علّت
مکانته که خلیفة الله در بندگان است و ستایش بی احصا اولیا
او را بجاست عزّت جلالتهم که جانشینان اویند و تکریم
بی منتها اولیاء ایشان را شایسته است قربت مکانتهم
که حافظان دینند و نکوهش لایحصی اعدای ایشان را
بایسته است عمّت قلوبهم که مخربان آئینند
چنین گوید بندهٔ اثیم کریم بن ابراهیم که نورچشم موفّق
مسدّد و فرزند مکرّم مؤیّد محمّد رحیم وفقه الله لمراضیه وجعل
آتیه خیرا من ماضیه از دار الخلافهٔ طهران مراسله نوشته بود

که جناب جلالت مآب امجد افخم اکرم اعظم مرکز دایرهٔ جلالت
و قطب کرهٔ عظمت کیوان آسمان ابهت و شمس فلک
رفعت اعنی سپه سالار اعظم اکرم افخم دامت ایام
شوکته و نبتت ارکان دولته سؤال فرموده اند این
مسئلهٔ رکن رابع که در السنه و افواه در این زمانها جاری و
در هر کوچه و برزن این اوقات ساریست که این چیست
و فواید از این کیست و مذاکره نموده بود که جواب بقدر
مقدور عرض شده است ولی طبع مستقیم ایشان
بآن قناعت ننموده و باید تحقیق این مطلب را شما کنید
و چند ورقی در این باب املا نمائید حقیر هم اجابة للمسئول
و بجهة زدودن غبار شبهه از طبع صافی و ضمیر منیر
ایشان این چند ورق را نوشتم امیدوارم از تائید
حضرت کردگار بتوسط حضرت بقیة الله عجل الله فرجه
چنان بیابیم که طوری نوشته شود که بکلی غبار

شبهه از خاطر خاطر ایشان زدوده شود وحق از باطل ظاهر
گردد اولا عرض میشود که آنچه نگاشته میشود نه همین خلق
زمین املا میشود بلکه آنچه گفته میشود و نوشته املا میشود
اولا بر کرام الکاتبین مایلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
وایشان در نامه عمل انسان ثبت میکنند و روز قیامت
در نزد خدا که عالم السر والخفیات و نبی حاکم بر بریات
و ولی شاهد بر ظواهر و خفیات بیرون می آورند همان
سند و حجت است بر انسان هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق
نشاید که انسان سخنی برخلاف عقیده خود بگوید یا بنویسد
و فردا در یوم تبلی السرائر مفتضح شود و ثانیا اینکه
کتاب منحصر باین نیست حقیر کتب عدیده نوشته ام
اگر چیزی در کتابی نوشته ام نمیتوانم آنرا در کتاب
دیگر انکار کنم و در نزد علما و عقلای روزگار در همه
اعصار رسوا شوم و در کلام اختلاف پیدا شود پس

لابدم که آنچه درکتابی نوشته ام هرگز از آن تحاشی نکنم
و درصدد ستر چیزی که مستور نمیشود برنیایم پس آنچه دراینجا
مینویسم همین است دین من و ظاهر من و باطن
من و براین زنده ام و براین انشاء الله بمیرم و براین
انشاء الله محشور میشوم و امید دارم که بهمین مذهب فائز به
بهشت جاویدان و رضای خدای رحمان شوم اگرچه بنای
بعضی از ارباب غرض و عناد را نیز ما نها براین شده است
که میگویند که تو چنین مینویسی و چنین میگوئی و براین
قسم میخوری ولیکن قلب تو غیر از این است و این سخن
برخلاف ضرورتست بلکه برخلاف ضرورت همه مذهبهاست
بلکه همه عقلا از این معنی استنکاف دارند از این قرار
احدی مسلمان نیست چراکه بهر یک میتوان گفت
که تو اظهار اسلام میکنی ولی قلب تو غیر از اینست
وخود اسلام این قائل از کجا معلوم میشود الا باقرار

وخود این سخن دلیل غرض و مرض است والا مسلم که باین
گونه بر مسلمی حکم نمیکند باری چون بنا بر اختصار است که خاطر
عاطر ایشانرا ملالی از خواندن نرسد اطناب نمیتوان
کرد و بهمین مقدمه اکتفا میشود بدان آیدک الله وسددک
که این رکن رابع اساس عالم و بنیاد عیش بنی
آدم است و فریضه در جمیع شرایع از شرع آدم تا
خاتم بوده و امر تازهٔ نیست که اختراعی تازه شده باشد
و بدعتی در مذهب و ملت پیدا شده باشد زیرا که اهل
جمیع ملل از ملت آدم تا خاتم معترف و مذعنند که
خدائی بیرون از خدا دراک خلایق دارند که همه مخلوق
او نیند و همه را او از عدم بوجود آورده و واجب
است شکر نعمتهای او و متابعت او امر او و اجتناب
از سخط او و صرف کردن نعمت او در رضای او و
بدیهی است که همه مردم نمیتوانند که بعلم خود عالم برضا

و غضب او باشند و بدیهی است که همه پیغمبر نبینند
که بیواسطه از خداوند اخذ کنند پس همهٔ ملتها معترف
شدند باینکه خداوند برگزیند از میان مخلوقات خود کسی را
و او را باعلی درجات قرب خود فایز گرداند و باو نفسی
و نورانیتی دهد که بتواند از خدای غیب الغیوب علم رضا
و غضب او را تعلیم گیرد و بسوی خلق برساند و پیغام
آور و پیغام بر باشد و اگر چنین کسی نباشد مخلوقات
علم برضا و غضب او پیدا نکنند و چون ندانند گاه باشد
که نعمت او را در غضب او صرف کنند و کفران نعمت
خالق و رازق خود را نموده باشند و این در نزد
عقلا همه قبیح است پس خداوند در هر امتی یکی را
برگزیده و او را بقرب خود فایز گردانید و خلعت
نبوت بر او پوشانید و او را خلیفه و قائم مقام
خود گردانید و پیشکار جمیع عوالم خود ساخته و او را

معصوم و مطهّر از هر خطائی و لغزشی و سهوی و نسیانی
قرار داد تا بندگان یقین کنند بصحّت قول او و حجّت
بر خلق تمام باشد پس گفتار او گفتار خداست و
کردار او کردار خدا و دیدار او دیدار خدا و چون
بایستی که بشر باشد تا سایر بشر او را به بینند و از او
بفهمند و کلام او را باور کنند بر و جاری شد آنچه
بر سایر بشر جاری شد از اعراض دنیا از گرسنگی و
سیری و تشنگی و سیرابی و مرض و صحّت و تولّد و موت
پس در حکمت لازم شد که آن پیغمبران بمیرند مانند
سایر بشر و چون بمیرند اگر کسی را در میان امّت خود
نگذارند که حفظ دین و شرح مشکلات آنرا بکند و حکم
باشد در میان امّت او بکلّی آن دین از میان میرود
و امر مشتبه میشود و رضا و غضب خدا پنهان
میماند پس هر نبی را خلیفه ایست و ولی عهدیست

که دین و امّت خود را باو میسپرد و او بعد از و جانشین
اوست و حفظ دین او را می کند و عالم در میان امّت
اوست پس گفتار او گفتار نبی است و کردار او کردار
نبی و دیدار او دیدار نبی و باید معصوم و مطهّر باشد
مانند نبی و چون این نبی و این وصی هر دو بشر اند بشر
روی زمین در شهر معیّنی است و در محلّهٔ معیّنی و در
کوچه و خانهٔ معیّنی و نمیشود جمیع روی زمین را خود
بنفسه برای هر حکمی بگردد و هر روز و هر ساعت که حکمی
دارد باید خود بنفسه بهر موضعی از زمین که مسکون یکنفر
انسان است برود و بآن یکنفر انسان آن حکم را
برساند و خلاف نظم بشر است پس لامحاله آن
حجتها و سایر رعایا که در اطراف بلاد هستند باید
راویان اخبار و ناقلان آثاری داشته باشند که امین
وثقه و حافظان آثار و ضابطان آن اخبار باشند و باطراف

دنیا بروند و آن فرمایشات را باطراف عالم بزن و مرد و بزرگ و کوچک و عالم و جاهل برسانند چنانکه خداوند در قرآن میفرماید وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ و معنی آیه چنانکه ائمه علیهم السلام فرموده اند آنست که خدا میفرماید که ما قرار دادیم میانهٔ امة هدی و میانهٔ سایر رعایا راویان آثار و ناقلان اخبار فقهای عالیمقدار چند را و حکم کردیم که رعایا از آن واسطه کان نگیرند شب و روز امین باشند و باز در قرآن می فرماید وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ حاصل معنی آنست که همهٔ مؤمنان نمیتوانند که از شهرها و منزلها و ایلهای خود بیرون روند

و باین شهری که حجّه خداست برسند پس چرا از هر گروهی
بعضی نمیروند باین شهرها تا بخدمت حجّت خدا برسند و
طلب دانش در دین خدا بکنند و چون برگردند بسوی
قوم خود برسانند و آگاه کنند ایشان را شاید آن بازماندگان
هم از عصیان حذر کنند و کفران نعمت منعم ننمایند
پس معلوم شد که بعد از حجّتهای خدا واسطه کان باید باشند
که دین خدا را در اطراف زمین و اشخاص عباد پهن کنند
تا حجّه خدا بر همه کس تمام شود و بهمان وجود امام در شهر مدینه
مثلا بر مردم حجّت تمام نمیشود مگر بتوسط واسطه کان چنانکه
عریضه نوشتند بحضرت بقیة الله عجّل الله فرجه که چون بشما
دست رس نداریم در حوادثی که واقع میشود چه کنیم فرمودند
امّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا
فانّهم حجّتی علیکم و انا حجّة الله یعنی در حوادث رجوع
براویان حدیث ما کنید که ایشان حجّت منند بر شما

و من حجت خدایم پس راویان اخبار و دانشمندان آثار حجتهای حجت خدایند بر خلق و با وجود ایشان حکمت کامل و حجت تمام و غدر بر طرف میشود و چنانچه در برابر خدای عظیم کسانی بودند که ادعای خدائی کردند و ضرری بخدائی خدای برحق نداشت و در برابر نبی برحق کسانی بودند که ادعای نبوت بباطل میکردند و ضرری نداشت بنبوت نبی برحق و نور پنهان نمی ماند و در مقابل ولی برحق جمعی ادعای خلافت کردند و ضرری بجلال اولیاء برحق نداشت و نور حق پنهان نماند و نمی ماند و همچنین در مقابل راویان و دانشمندان ثقه امین و حافظ دین مبین راویانی کذاب بر خدا و رسول هستند که افترا بر خدا می بندند و دروغ بر پیغمبر پاک میبافند و از زبان حجتهای خدا حکمی چند میگویند و اینها حجتهای ولی خدا نیستند بلکه

حجّت های ولیّ خدا کسانی هستند که ثقه و امین باشند
و زاهد در دنیا و راغب در آخرت و متّقی و پرهیزکار
و مخالف هوا و متابع مولای خودشان باشند و
شب و روز همت ایشان نشر دین مولای خودشان
باشد نه جمع کردن مال دنیا و تحصیل کردن ریاست
و دین خدا را دکان خود قرار نداده باشند که بضرر خوردن
دین دنیا تحصیل کنند اگر چنان راویان پیدا کردی
آنها باید حجتهای امام زمان بر خلق و باید دین خدا را از
آنها آموخت و پیروی ایشان کرد پس چهار امر در اینجا
پیدا شد که همه را باید شناخت و اعتقاد کرد اوّل
خداوند عالم که خالق ماست از عدم و رازق و مالک
ماست دوّم حجّت او و خلیفهٔ او در میان خلق که
بتواند از و بگیرد و بما برساند و پیغام آورا و ست
بسوی خلق سیّم ولی عهد آن پیغمبر که او را جانشین خود

وقائم مقام خود می کند در رحلت خود و بعد از خود و همچنین
جانشینان در هر عصری که اینها همه باید معصوم و مطهر
باشند و اینها حجتهای آن پیغمبرند بر عباد و چهارم راویان
اخبار و حاملان آثار و دانشمندان عالی تبار و رسانندگان
باطراف عالم و اینها حجت های ولی عهد هستند بر ضعفا
که دست رس ندارند که خدمت ولی برسند و ندارند تدیّن
بر معرفت دین چهار است خواه ملّت آدم باشد
یا ملّت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و خاتم صلوات
الله علیهم یا غیر ایشان در هر مذهبی و دینی این چهار امر را
باید شناخت والا انسان بآن مذهب متدین نیست
و اگر از علمای هر ملّتی از یهود و نصاری و مجوس استفتا
کنند می گویند معرفت این چهار واجبست و این چهار رکن
دینند که اگر یکی نباشد بنیاد دین منهدم میشود و حال اینکه از
لفظ رکن سبب وحشت است یا چهار بودن سلب

اضطراب شده است بلکه اساس عیش بنی آدم بر اینست زیرا
که شکی نیست که پادشاه ظل خداست و آیه سلطنت خداست
و حصول رعیت باو ممکن نیست و همه را آن تقرب نیست
که بتوانند طاقت حضور او را بدارند که برضا و غضب او
اطلاع پیدا کنند پس پادشاه در قصر جلال عظمت خود از
دید رعایای ضعیف مخفی است و کسی را حد آن نیست که به
حضور باهر النور او برسد پس از اینجهة پادشاه بر می
گزیند از میان رعایای خود کسی را که پیش کار و قائم
مقام و جانشین او باشد در میان رعایا و معصوم از
خلاف رضای پادشاه باشد که یکسر مو خلاف را
سلطان نگوید و براهی جز سوی او نپوید پس گفتار او
گفتار پادشاه شود و دیدار او دیدار پادشاه شود و رفتار
او رفتار پادشاه بلکه او پادشاه ظاهر باشد و سلطان
پادشاه باطن پس حکم او حکم سلطان و وزیر او وزیر سلطان

و رضای او رضای سلطان و حرمت او حرمت سلطان و
مطیع او مطیع سلطان و یاغی برا و یاغی بر سلطان و دوست
او دوست سلطان و دشمن او دشمن سلطان پس او پیغام
او راست از جانب سلطان برعیّت و پیغام براست
از جانب رعیت بسلطان و او را طاقت قرب سلطان نیست
و پس بعد از آن پیش کار را بدل ها و حکام باید باشد
در هر بلدی از بلاد ملک که فرمان های پیش کار سلطان را
بمردم برسانند بعد میان این حکّام و سایر رعایا نوکرانی
هستند که نوکر دیوانند و رسانند گان احکام پیشکار
بسایر رعایای ضعیف پس بر رعایای ضعیف واجبست
که تمکین جمله دولت را بنمایند که اوّل آنها پادشاه اعظم
است و دویم پیش کار اعظم و سیّم حاکمهای بکرّم
و چهارم نوکران دیوان که حامل حکم پادشاه میشوند باطراف
عالم و در حقیقت رد بر هر یک از نوکران پادشاه ردّ پادشاه هست

وحبّ او حبّ پادشاه و بغض او بغض پادشاه و اهانت
با او اهانت بپادشاه و طاعت او طاعت پادشاه
و عصیان او عصیان پادشاه پس این چهار صاحبان
حکمند و اطاعت و معرفت صاحبان حکم واجب اوّل
پادشاه که ملک ملک او و حکم حکم او دویم پیش کار
اجلّ افخم که حکم او حکم پادشاه است سوم خلفای
او و حکام باطراف که حکمشان حکم پیش کار است
و چهارم نوکران دیوان که حکمشان حکم احکام و از این چهار
که گذشتی مقام رعایای ضعیف است که باید همه
مطیع و منقاد باشند برای این چهار و نه نوکران مساوی
با حکام اند و نه حکام مساوی با پیش کار و نه پیشکار مساوی
پادشاه پس معلوم شد که بنای عیش بنی آدم درین
دنیا باین چهار رکن است و تا رعیت این چهار را نشناسد
رعیتی نمی توانند بکنند و تا بندگان خدا این چهار را نشناسند

بندگی خدا نمی توانند بکنند خواه بر ملت آدم باشند یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا عیسی یا خاتم صلی الله علیه واله وعلیهم پس چگونه این حرف بدعتست وچگونه تازه در دین خدا چیزی داخل کرده ایم این همان حرفیست که از وقتی که اسلام پیدا شده بلکه از وقتی که حضرت آدم ع بر زمین آمده این حرف را آورده است واین همان حرفی است که همهٔ علما از قدیم الایام گفته اند که بعد از پیغمبر وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین مردم بر دو قسم اند یا مجتهد ند یا مقلد وبر هر کس که مجتهد نیست فریضه است اطاعت مجتهد وتقلید او در احکام الهی پس بر عوام ناس واجبست چهار رکن را بشناسند اول معرفت خدا دوم معرفت پیغمبر سیم امام چهارم مجتهدین را که تقلید کنند وآن مجتهدین احکام آل محمد علیهم السلام برای عوام بیان نمایند وآن مجتهدین مجتهدهای

ائمه اند بر مردم پس معلوم شد که این قول قول جمیع اهل ملتهاست و قول جمیع عقلاست و مجمع علیه کل علماست آنانی که رد می کنند سخن را یا ندانسته اند و یا دانسته اند و عناد می کنند و شاید که بر این معنی لباسها بپوشانند از راه عناد که رکن رابع مقامی مثل امامت و گاه باشد که بگویند فلانی خود را رکن رابع میداند و رکن رابع را هم منحصر در فرد و مفترض الطاعه میداند و گاه باشد که بگویند فلانی مدعی سلطنت است و این حکایت رکن رابع اسباب ادعای سلطنت است و خود را امام سیزدهم قرار داده و از این قبیل مزخرفات بگویند و شیخیه را جفت بابیه ملاحده خذلهم الله قرار دهند و اظهار کنند که اینها هم طالب فساد در ملک اند و خیال خروج در مملکت دارند و سالهای دراز است و چهل و پنجاه سال است که اعادی اینگونه تهمتها را زده اند و نزد هر کس گفته اند اگر قومی خیال فاسد داشته باشند

در مدت پنجاه سال آیا ابدا اثر از آن بروز نمی کند و آیا میشود
که کسی که خدا را شناخت و طوق شریعت را در گردن خود
گذاشت بیرون فساد کرد، والله العلی الغالب و نحو حضرت
بقیة الله عجل الله فرجه که اینها افتراست و محض عداوت و
کار دشمن همین است که پیش هر کسی دشمن خود را بطور
مناسب آنکس متهم می نماید والا نحو خدای منتقم قهار
که هیچیک از این تهمتها واقعیتی ندارد و بجز افترا نیست لکن
چه میتوان کرد پیغمبران خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم
از شر زبان دشمنان ایمن نبودند و انکه که تهمت خیال
خروج برای عالم برزخ است یا روز قیامت عمرم
بشصت قریب شده ریش سفید گشته و دندانها ریخته و
قوی و مشاعر بتحلیل رفته و تن علیل و رنجور مانده و در گوشه
ده خرابی منزل گزیده و مرتکب هیچ کونه امری نیستم
و بهیچ ریاستی و ولایتی و حکومت شرعی و تولیت وقفی

ندارم و با مرشد قبری و درس و بحث خود و دعای دولت
قاهره شبی بروز و روزی بشب می آورم آخر این خیال
تا کی بروز میکند و انشاء الله دار فانی را بسلامتی دین
و دنیا وداع کرده با دعای می گذاریم و کذب ادعاهای
ایشان آن وقت ظاهر میشود باری آنکه عرض شد یک
معنی رکن رابع است و گاه باشد که ملاحظهٔ این کنیم
که دعا یا هم جنود سلطان اند لیکن جنود عامه که در نزد
حاجت همه باید بخدمت و نصرت سلطان مبادرت
کنند چنانکه نوکرهای خاصّه دیوان جنود خاصّه اند پس
باین لحاظ همه ما سوا و حکام نوکر پادشاه میباشند
و از اینجا کسی از خارج مملکت اگر رعیت پادشاه هم
بخواهد بخدمتی کند بخدمتی پادشاه شده و سداوت
با رعیت پادشاه عداوت با پادشاه است و دوستی
با رعیت پادشاه دوستی با پادشاه و حرمت آنها

حرمت پادشاه است و اهانت آنها اهانت پادشاه
پس همه نوکر پادشاه اند پس بر این قیاس گاهی جمیع
مؤمنانرا از علماء و جهال باسم شیعیان ذکر میکنیم
و اولیاء ائمه علیهم السلام میگوئیم و میگوئیم دین خدا
چهار رکن دارد اوّل معرفت خدا جلّ و علا دوّیم
معرفت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و اله
سیّم معرفت ائمّهٔ هدی سلام الله علیهم چهارم
ولایت اولیاء الله و برائت اعداء الله نظر باینکه هر کسی
جز امام رعیّت است و از اولیاء امام است خواه
راوی باشد و خواه نباشد و باین معنی همه جمیع
ملّتها اجماع دارند زیرا که با ایمان نمیسازد که کسی بگوید که
من ایمان بخدا آوردم ولی هر کس با خدا دوست باشد
من او را دشمن میدارم و هر کس با خدا دشمن است
من او را دوست میدارم یا بگوید من بمحمّد و علی علیهما السلام

ایمان آورده ام ولی هرکس محمّد و علی را دوست دارد
من او را دشمن دارم و هرکس محمّد و علی را دشمن دارد او را دوست
دارم دیگر یا بادمی ماند که کسی بسلطانی بگوید من اخلاص
کیش شما هستم ولی هرکس اطاعت شما را بکند و محبتی
شما را نماید من او را دشمن میدارم و اگر بتوانم او را
میکشم و من دشمن شما را دوست میدارم و هرکس یاغی
با شما باشد من جان و مال در راه او میدهم پس معلوم
شد مقام دوستی تو کسی است که با دوست تو دوست
باشد و با دشمن تو دشمن و دشمن تو آن کسی است که با دوست
تو دشمن باشد و با دشمن تو دوست پس بالبداهه دوست
علی علیه السّلام کسی است که دوستان علی را دوست
دارد و دشمنان علی را دشمن چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمودند دوست دارد دوستان علی را
اگرچه کشندهٔ پدر و پسر تو باشند و دشمن دارد دشمنان

علی را اگرچه پسر و پدر تو باشند پس از این جهة گفتیم ایمان
چهار رکن دارد رکن چهارم او دوستی دوستان
خدا است و دشمنی دشمنان خدا و تخصیص این چهار
بهمان جهة است که گذشت که دین اهلی دارد و تفصیل
اهلش این چهارند که خدا صاحب دین است و رسول
که مبلغ دین و امام که شارح دین است و شیعیان
که حامل دینند پس این چهار باین اعتبار اهل دینند
و از این که گذشتی عقاید و اعمال دین است و معرفت
همه لازم است و بقول ملاها اثبات شیئی نفی ما عدا نمی کند
و بر این معنی از امت آدم گرفته تا خاتم همه اقرار دارند
در دنیا هیچ گبری نیست که بگوید معرفت خدا و این
بزردشت واجب و لی دوستان زردشت را
باید دشمن داشت و دشمنان زردشت را باید دوست
داشت هیچ یهودی نمیگوید که باید ایمان بموسی و یوشع

آورده ولی دوستان موسی را باید دشمن داشت و دشمن
او را باید دوست داشت و همچنین هیچ نصرانی نمیگوید
که باید ایمان بعیسی و شمعون آورده ولی دوستان
او را باید دشمن داشت و دشمنان او را دوست پس
وقتی که یهود و نصاری باین معنی راضی نشوند چگونه اعادی
ما که مدعی اسلامند باین معنی راضی میشوند که رکن رابع را از
دین بیرون کنند و مراد از رکن رابع دوستی دوستان
خداست و دشمنی دشمنان خدا و مراد ما از رکن رابع این
دو معنی است و کتب ما از فارسی و عربی پر است از
این معنی و در سر منبرها این حرف را زده ایم و امّا اختصاص
امر بمذهب شیخیه بجهة آنست که ایشان زیاد در این
مسئله گفتگو کرده اند و نوشته اند و احادیث ذکر کرده اند
و اوّل کسی که این سخن را چنین کرده و با دلیل و برهان
ذکر فرموده شیخ مرحوم اعلی الله مقامه پس سید مرحوم

تعلی اند منافی است نه آنکه همه تطلب نموده و ایشان اختراع
کرده اند مثل آنکه میگویند فلان کس حکمت ملا صدری میداند
و نسبت حکمت را بملا صدری میدهند و حال آنکه حکمت
همیشه بوده ولی معنی این نسبت اینست که ایشان منقح
کرده اند و بطور خاصی بیان کرده اند و منتشر کرده مثلا
میگویند اصول ملا شریف و علم اصول همیشه بوده
ولی او را در کربلا منقح کرده و منتشر کرده حال این مسئله را هم
نسبت بشیخ میدهند که آن بزرگوار منقح کرده و مبرهن فرموده
و اطراف آنرا جمع کرده و در عالم منتشر فرموده نه آنکه این
مسئله را اختراع کرده و در اسلام نبوده اسلامی بغیر از همین
نیست و همه اسلام همین است که ما ذکر کردیم و اگر این
معنی های مزخرف که خود ادعا می کنند که رکن رابع
یعنی کسی باشد امام و مفترض الطاعه و منحصر در فرد که ما
از این مذهب بیزاریم و خدا لعنت کند صاحب این مذهب را

و عداوت اینمذهب را ما واجب میداریم باری اینست بطور
اختصار معنی رکن رابع که ما میگوئیم هرکس غیر ازین از ما ها
ذکر کند افتر است و هرکس درین معنیها حرفی دارد
سخن خود را ذکر کند و بنویسد تا جواب او را بنویسیم تم بقلم
مصنفه العبد الاثیم کریم بن ابراهیم فی سابع شهر شوال
سنه اثنین و ثمانین بعد المائتین من الالف
الثانی حامداً مصلیاً
مستغفراً

بسعی و اهتمام نتیجة التجار و الاشراف آقا میرزا ابو القاسم
صاحب ابن جناب حاجی محمد حسن صاحب ابن مرحوم
فردوس نشان حاجی محمد علی ابن مرحمت پناه حاجی عبد
الباقی طاب ثراهما در بمبئی در مطبع دت پرساد نه
سمت انطباع پذیرفت

اعلان

کتاب شرح حالات شیخ اوحد امجد مولانا الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلی الله تعالی مقامه

کتاب شرح حالات عالم ربانی مولانا حاج محمد کریمخان کرمانی اعلی الله تعالی مقامه .

کتاب شرح حدیثین از مصنفات حضرت مستطاب اجل الکرم الافخم اعظم اشرف والا مولانا الحاج محمد خان الکرمانی روحنا فداه

کتاب هدایة المسترشد رداً علی هدیة النملة ایضاً منه روحنا فداه .

کتاب لوح محفوظ در بیان حقیقت لوح و ثبوت تأثیر کلمهٔ مبارکهٔ انشاء الله ایضاً منه روحنا فداه .

در دارالامان کرمان در قیصریهٔ مرحوم خان از ادارهٔ شرکت شیخیه هر کس طالب باشد طلب فرمایند

اعلان شرکت شخیصه

چونکه آنچه از کتب و مصنفات مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم تا
کنون بطبع رسیده است همه بطور مجموع و بقطع بزرگ و
اغلب نیز وقف بود و از این دو جهة کمیاب و گران بود
و بدست هرکس نمی آمد لهذا در این اوان خیریت توامان
جمعی از اخوان را عزم بر این شده است که آنچه از کتب
و رسائل مشایخ اعلی الله تعالی مقامهم که تاکنون بطبع
نرسیده است و آنچه هم بطبع رسیده است و لکن
در جزو جوامع کبیره است فرد فرد چاپ کنند که هر
کس و اهل هر مرتبه را دست رس بآن جواهر
نوادر باشد و باستیذان و استرخاص این مطلب را نیز کا
بندگان حضرت مستطاب اجل اعظم اشرف افخم مولانا
حاج محمد خان روحنا فداه نموده و ماذون و مرخص فرموده
اند و بجهة اینکه فایدهٔ این کار عام باشد بطور شرکت

قرار شده است باینطریق که هرکس بخواهد شریک بشود از
یک تومان تا هرقدر که میل داشته باشد ممکن است
و نیز هرکس باندازهٔ خرج طبع یک کتاب پول بدهد آن
کتاب باسم او چاپ خواهد شد

اختیار کل این شرکت جلیله با نواب مستطاب
حضرت اجل اعظم افخم مولانا حاج محمد خان روحنا
فداه است و تعیین وکلای هر بلد باذن و اجازهٔ آنحضرت
است و یک یک کتبی که شرکت بخواهد بطبع برساند باید باذن
و اجازهٔ آن حضرت باشد

وکلائی که در هر بلد معین میشوند مرخص نیستند کتب را به
نسیه بفروشند

و آنچه از فروش کتب در هر بلد وجه نقد جمع میشود باید فوری
ارسال خدمت وکیل کل که در دار الامان کرمانست بشود
آنچه از فروش کتب و از دیاد شریکان پول جمع بشود

بازصرف طبع کتب خواهد شد

اسامی شرکاء و وکلای در هر جلد در پشت کتب مطبوعه نوشته خواهد شد

این رساله شریفه را محض اطلاع و اعلان برایجاد و انشاء این شرکت پربرکت بعموم اخوان دینی مجاناً خواهیم داد بندهٔ خاکسار محمد ابن مرحمت پناه آقا میرزا محمد حسن شیخ الاسلام بهبهانی طاب ثراه در خدمت جناب مستطاب عالم یگانه و حکیم فرزانه آقای آقا میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهان دام افضاله العالی در تهذیب و تصحیح کتب و رسائلی که جدیداً بطبع رسیده و میرسد منت برخود نهاده و بذل جد و جهد کرده و می کنند

مدیر کوکب

تاریخ ولادت

ولادت باسعادت شیخ اوحد الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی

اعلی الله تعالی مقامه در ماه رجب سنه ۱۱۶۶

ولادت باسعادت آیة الله فی العالم العالم الربانی
مولانا حاج محمد کریم خان الکرمانی اعلی الله تعالی
مقامه در شب پنجشنبه هجدهم ماه محرم سنه ۱۲۲۵

ولادت باسعادت نواب آقازادهٔ بزرگوار آقای
حاج محمد رحیم خان اعلی الله تعالی مقامه در شهر
شوال سنه ۱۲۴۱

ولادت باسعادت نواب مستطاب حضرت اجل
اکرم اعظم افخم مولانا حاج محمد خان الکرمانی روحنا فداه
در نوزدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۳

ارتحال

رحلت شیخ اوحد الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی
اعلی الله تعالی مقامه در یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ۱۲۴۱

مدفن در مدینهٔ منوّره در بقیع پشت دیوار حرم مطهّر زیر ناودان رحمت مقابل بیت الاحزان

رحلت سیّد جلیل اوحد امجد السیّد کاظم بن سیّد قاسم الرّشتی اعلی الله تعالی مقامه در سنه ۱۲۵۹ مدفن در کربلای معلّی در رواق منوّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

رحلت حضرت عالم الکامل مولانا حاج محمّد کریم خان الکرمانی اعلی الله تعالی مقامه روز دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان سنه ۱۲۸۸ مدفن در کربلای معلّی در رواق مطهّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

رحلت آقازادهٔ بزرگوار الحاج محمّد رحیم خان اعلی الله تعالی مقامه در شهر ذی حجّة الحرام سنه ۱۳۰۷ مدفن در کربلای معلّی در رواق مطهّر حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام

مژده

کتاب شرح حالات سیّد جلیل اوحد امجد مولانا

السیّد کاظم بن سیّد قاسم الرّشتی اعلی اللّه تعالی
مقامه عمّا قریب بطبع میرسد اطّلاعاً عرض میشود
که هر یک از اخوان بخواهند اجرت طبع آن را
بفرستند بنام ایشان بطبع میرسد

رساله شریفه در حقیقت یاجوج و ماجوج در زیر طبع
است و عمّاً قریب بیرون می آید

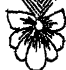
چون که نسخه های کتاب مبارک ارشاد العوام
خیلی کمیاب است و بسبب چهار مجلّد در یک
جلد بودنش نیز گران است لهذا شرکت شیخیّه را
خیال براین است که مجدّداً آن کتاب مبارک را
بطبع برساند و هر چهار جلد کتاب توحید و
نبوت و امامت و رکن رابع آن را جدا جدا قرار
دهد که هر جلدی جداگانه مجلّد شود با قطعی کوچک و
وضعی خوش که هر کس را دست رس باشد

تمت الرساله بتاریخ غرهٔ شهر رجب المرجب سنه ۱۳۱۳

در بندر بمبئی بزیور طبع آراسته

گردید کتبه میرزا مهدی

شیرازی




در عصر معدلت
حضرت السلطان بن
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن
الخاقان سلطان السلاطین
ناصر الدین شاه قاجاریه
خلد الله ملکه و سلطانه